



حکمت سینا

(جلسه دوم) - ۶۸/۴/۲۱
شهید سید مرتضی آوینی

مقدمه:

در تفکر مرسوم غرب، صرف نظر از اینکه هنرمند به چه هنری اشتغال دارد، گرایش به این سمت است که غایات هنر را در خودش جستجو کنند. عبارت «هنر برای هنر» نیز از این تعبیر نتیجه گرفته شده، یعنی هنر در ظلّ و ذیل هیچ غایتی تولید نمی‌شود مگر غایتی که در خودش وجود دارد. البته این سخن کاملاً بی‌معنایی است زیرا همهٔ افعال انسان با توجه به غایات و اهدافی صادر می‌شود که خارج از آن افعال است و ممکن نیست که فعلی، غایتش در خودش باشد. با توجه به این معنا «هنر برای هنر» توهمی بیش نیست. این مقدمه را گفتیم برای آنکه بگوییم در این سلسله مباحث ما در جستجوی چنین معنایی از هنر و سینما نیستیم.

غایتی که حقیر را به کار سینما کشانده و چیزی که برایم اهمیت دارد، «نسبت سینما با دین» است. من اعتقاد دارم که باید از تمام

همزمان با اولین سالگرد شهادت شهید سیدمرتضی آوینی، دومین قسمت از بحث «حکمت سینما» را در اختیار اهل نظر و تحقیق و علاقه‌مندان به آن شهید بزرگوار قرار می‌دهیم. این مطلب دومین قسمت از سخنرانی شهید آوینی است که در سال ۱۳۶۸ در بنیاد سینمایی فارابی ایراد شده بود. (قسمت اول این مبحث در «فصلنامهٔ سینمایی فارابی» شمارهٔ ۱۸ منتشر شده است.)

گفتنی است چون پرسش و پاسخهای پایان سخنرانی حاوی مطالب مفید و روشنگری در مورد مبحث مذکور بود، آنها را نیز در ادامه آوردیم. باشد که مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

فارابی

* * *

امکانات موجود، در جهت استمرار نهضت دینی استفاده شود. در سینما باید به دنبال این باشیم که اولاً نسبت میان سینما و دین را پیدا کنیم و ثانیاً ببینیم با توجه به ماهیت سینما، چگونه می‌توان از آن در راه خدمت به استمرار انقلاب و دفاع از دین استفاده کرد. اینکه من وارد این مباحث شدم نیز به دلیل همین امر است؛ و الاً، اصلاً علاقه‌ای به سینما به عنوان سینما نداشته و ندارم. و معتقدم مؤمنینی که می‌خواهند در این مسیر گام بگذارند برای اینکه بتوانند بیشترین نتیجه را از کارشان بگیرند، نباید اصلاً به خود سینما علاقه‌مند شوند زیرا این امر کاملاً انحرافی است و انسان را از مسیر باز می‌دارد و در نهایت به یک نوع گرایشهای روشنفکرانه می‌کشانند. اگر برای ما واقعاً مهم است که براساس آنچه شریعت خواسته - یعنی در چارچوب قواعد و ضوابطی که دقیقاً منطبق بر فطرت بشر و اصل خلقت بشر است و بهترین طریقی است که می‌تواند حقیقت وجود بشر را ظاهر کند و در نهایت او را به حقیقت وجود خودش برساند- زندگی کنیم به سینما به عنوان خودش نباید علاقه‌مند باشیم، بنابراین باید در سینما غایت دیگری بجز خودش را دنبال کنیم، همان طور که در سایر هنرها هم همین طور است. اگر به دنبال چیز دیگری غیر از این هستیم،

باید گفت که این صحبتها بی‌فایده است. در این صورت می‌توان به بسیاری از این گونه مسائل که نظریه پردازهای غربی طرح کرده‌اند و در کتابها موجود است مراجعه کرد.

لذا همان طور که گفتیم آنچه مورد نظرم می‌باشد «نسبت سینما با دین» است و اگر متوجه «ماهیت سینما» هستیم برای این است که تا ماهیت سینما را شناسیم و بدان معرفت پیدا نکنیم نخواهیم دانست که چطور باید آن را به خدمت دین در آوریم. لذا باید قبل از هر چیزی معلوم کنیم که اولاً امکان این کار هست یا نه و ثانیاً تا چه حد این امکان وجود دارد.

در این مسیر به تبع آنکه غایات ما چیزی دیگری است، بحثهایی که مطرح می‌شود خیلی از اوقات صورت اخلاقی می‌گیرد و در قالب مسائل اخلاقی در می‌آید - که با تفکیکهایی که تفکر مرسوم غرب میان مقولات قائل است نمی‌خواند. البته حقیر اعتنایی به این مسئله ندارم زیرا غایات زندگی ما چیز دیگری است و ما هم به دنبال چیز دیگری هستیم. اگر بحثها صورت اخلاقی پیدا می‌کند علتش این است که ما باید در همهٔ افعالمان غایات اخلاقی را در نظر داشته باشیم و این لازمهٔ طی طریق خاصی است که ما در دنیا داریم و به عنوان یک مؤمن اجازه نداریم از



دنیا ماهیتاً محدود است، میان مظاهر اسما و صفات خدا در دنیا تراحم پیش می‌آید. چون اسما و صفات نامحدودند و به صورت نامحدود می‌خواهند ظاهر شوند و حدّ یقین ندارند و انسان هم به دنبال هر چیزی که هست می‌خواهد خودش را تا نهایتش برساند و به صورت نامحدود دنبال آن است - حال چه از طریق شر و چه از طریق خیر، در هر دو طریق انسان نامحدود است. اگر به مراتبی از خواسته‌هایش هم برسد ارضایش نمی‌کند و بناچار دنبال مراتب بیشتری است مگر آنکه خودش را به حدود شریعت محدود کند و اگر خود را محدود به این حدود کند آن‌گاه تمام قوای وجودیش که مظاهر اسما و صفات حق است به اعتدال می‌رسد که همانا حقیقت وجودی انسان است. به همین دلایل، خیلی از گرایشهای حیوانی وجود انسان در عمل با حقیقت وجودیش معارضه پیدا می‌کند که انسان ناچار است برای رسیدن به حقیقت وجودش، غرایز حیوانیش را، به آن حدودی که در شرع به آن توجه شده، محدود کند. به همین دلیل، ما خود به خود در دنیا نمی‌توانیم خیلی راحت، آنچنان که در تفکر غرب مرسوم است، زندگی کنیم. ما باید حدود شریعت را رعایت کنیم. این امر در آغاز طریق ممکن است مشکل به

این غایات خارج شویم. به همین دلیل، به هر چیزی از جمله سینما که توجه می‌کنیم با توجه به غایات اخلاقیش می‌باشد و لاغیر. ممکن است برخی بگویند - چنانکه گفته‌اند - که این نحوه زندگی در دنیا خیلی مشکل است، ولی با توجه به آنچه بنده در دین به آن رسیده‌ام و به آن معتقدم و بزرگان ما هم گفته‌اند، چون دین ما مستطابق بر فطرت است یعنی دین حنیف است و بر فطرت بشر استوار است، «سهل» است. اما از آنجایی که انسان در دنیایی که اصلاً اطلاق در آن جایز نیست و دنیای نسبتهاست، به دنبال غایات مطلق است - با توجه به خصوصیات حیاتی و عجز بشر - ممکن است این امر مشکل جلوه کند زیرا وجود بشر از طرفی حیوان است با مجموعه‌ای از غرایز حیوانی و از طرفی حقیقت انسانی وجودش چیزی فراتر از غرایز حیوانیش است. این وجود حیوانی مانند نردبانی است که باید انسان را به حقیقت انسانیش برساند. در غالب موارد برای رسیدن به حقیقت انسانی، که حقیقت وجود بشر هم هست، لازم است که بسیاری از غرایز حیوانی را زیر پا بگذاریم. البته خود غرایز فی‌انفسهم مخالف با طی طریق انسان به سمت حقیقت نیست. اما چون انسان مظهر اسماء الله است^{۱۱} و چون اسما و صفات خداوند نامحدود است و

نظر برسد؛ اما پس از برداشتن چند قدم سهل می‌شود زیرا منطبق با فطرت بشر است و اصل خلقت بشر با این احکام در نهایت متحد است. به هر صورت، رعایت این حدود بناچار محدودیتهایی برای ما پیش می‌آورد.

ما در بحث سینما با این مسئله هم مواجه می‌شویم، زیرا ارتباط سینما با بشر یک ارتباط کاملاً تازه است که نظیر و سابقه‌ای در تاریخ زندگی بشر نداشته است. این ارتباط را با هیچ ارتباطی که میان انسان و اشیای اطرافش برقرار است نمی‌توان مقایسه کرد. مثلاً در قصه که جزئی از ترکیب سینماست - گرچه بعضی آن را به عنوان جزء سینما نفی می‌کنند و ما فعلاً در اینجا درصدد طرح این بحث نیستیم -، بعضیها حالت بچه‌ها را در برابر قصه‌های دیو و پری، با حالت انسان در مقابل و در ارتباط با فیلم مقایسه می‌کنند. این قیاس کامل نیست زیرا فیلم فقط قصه نیست. پس این چه نوع ارتباطی است که میان انسان و فیلم برقرار می‌شود؟ این رابطه هیچ سابقه‌ای در تاریخ نداشته است. (چنانکه بسیاری از روابطی که میان انسان با لوازم و محصولات غرب برقرار می‌شود اصلاً سابقه‌ای در تاریخ نداشته است) اما به طور خاص سینما مشخصاتی دارد که به دلیل آنها این ارتباط، یک ارتباط کاملاً تازه است. تماشاگر با پای اختیار به یک فضای تاریک می‌رود و در مقابل صحنه‌ای می‌نشیند که در آن چیزی شبیه به واقعیت جریان دارد. در فضایی که مخصوصاً تاریک شده تا چیزی دیگر نظرش را جلب نکند و تماماً متوجه آن باشد که در صحنه روشن چه می‌گذرد و بعد خود را به توهمی شبیه واقعیت بسپرد و مستغرق شود. میزان موفقیت فیلم هم «به طور معمول» با

همین مراتب استغراق تماشاگر در فیلم سنجیده می‌شود. عرض کردم «به طور معمول» زیرا نباید فکر کرد که ضوابط و قواعدی که در تمدن امروز برای سینما رفتن قایل شده‌اند با اصل ماهیت فیلم منافات دارد. ضوابطی که اکنون برای رفتن به سینما موجود است از قبیل رفتن فرد به داخل یک صف، خریدن بلیت در ازای مقداری پول، نشستن در جای تاریک و خود را در توهمی شبیه واقعیت غرق کردن حکایت از آن دارد که فیلم جذابیتی دارد که تماشاگر با طیب خاطر و با کمال میل، پولی در ازای بلیت می‌دهد و در سینما می‌نشیند. حال اگر این جذابیت موجود نباشد، آیا این خودش از همان اول نقض غرض نیست؟ اگر جذابیتی موجود نباشد و وقتی تماشاگر در آنجا می‌نشیند جذب نشود و غرق در فیلم نگردد، آیا نقض غرض نیست؟ ما یکسری ضوابط را چیده‌ایم تا او با پای اختیار بیاید، در جای تاریک بنشیند و جذب چیزی شود. وقتی آن جاذبه وجود نداشته باشد، از اصل منتفی است مگر آنکه بگوییم این ضوابط غلط است و اشتباهش نیز از آنجا ناشی می‌شود که با ماهیت سینما نمی‌خواند و مناسبت ندارد. یعنی بگوییم ماهیت سینما اقتضائاتی دارد که مثلاً گیشه معارض با آن است و انسان را نهایتاً به آن اقتضائات نمی‌رساند! به همین جهت در خیلی از فیلمها این قواعد زیر پا گذاشته شده است. فیلمسازی که نامشان را با احترام می‌برند و اسامی خیلی بزرگی هم دارند این قواعد را زیر پا می‌گذارند. مثلاً در فیلمهای تارکوفسکی، مثل ایثار، قواعدی که به طور معمول برای جذابیت لازم است وجود ندارد و غیر از یک عده خاص که به این گونه فضاها عادت دارند یا قدرت تحمل آن را دارند و فیلم

برایشان نقطه جذابتی دارد که بندشان می‌کند (به هر دلیل که غالباً هم به عقیده حقیر و همی است و تصویری بیش نیست!)، در میان مردم - عوام‌الناس - جاذبه‌ای نخواهد داشت. آیا این از همان آغاز نقض غرض نیست؟ یا اینکه این ضوابط اشتباه است و با ماهیت سینما نمی‌خواند؟ آن وقت است که باید نشست و بحث کرد درباره اینکه از نظر تاریخی چه اتفاقی افتاده است که مسئله به اینجا رسیده که ما برای رفتن به سینما ضوابطی قایل شویم.

یکی از طرقی که به طور معمول در دنیا برای شناخت ماهیت اشیا طی می‌شود، آشنایی با نحوه تحقیق تاریخی آن شیء است. در سینما و مدارس سینمایی، معمول است که «تاریخ سینما» می‌خوانند. چرا؟ اگر در خواندن تاریخ سینما، راهی برای رسیدن به سینما و پاسخ به این سؤال که «سینما چیست؟» نبود، خواندن تاریخ سینما و کلاً تاریخ چه علتی داشت؟ یعنی اگر عبرتی برای بشر در آن موجود نبود تا او بتواند راه آینده‌اش را از آن بیابد، رفتن به سراغ تاریخ چه سودی داشت؟ بنابراین، تاریخ سینما را برای دستیابی به ماهیت [یا چیستی] سینما می‌خوانند. بنابراین نظر، هر شیء استعدادهاى بالقوه‌ای دارد یعنی صفاتی که به فعلیت نرسیده است و در طول تاریخ به فعلیت می‌رسد و تماماً ظاهر می‌شود. از زمانی که دوربین عکاسی اختراع شد و سپس دوربین فیلمبرداری ساخته شد، آن چیزی که در نهایت و نود سال بعد می‌خواست به آن برسد، اصلاً مشخص نبود. در بحثهایی که میان اولیها می‌شد، مشخص بود که دید روشنی نسبت به آینده این وسیله ندارند. چه شد که در طول تاریخ سینما، کار به آنجا کشید که سینما به این چیزی که

ما امروز داریم مبدل شد؟ آیا مثلاً بحثهایی را که درباره ورود کلام به سینما می‌شد، ممانعتهایی که در برابرش به عمل می‌آمد و جوابهایی که به آن داده شد، نباید با ماهیت سینما مربوط بدانیم؟

ماهیتی که امروزه سینما پیدا کرده است، به طور کامل در ظلّ غایات و نیازهایی است که بشر در این شیء بخصوص جستجو می‌کرده است یعنی نیازهایی که داشته و در این پدیده [سینما] به متعلقات این نیازها می‌رسیده است. چیزی که سینما امروز به آن رسیده، چیزی است که بشر از آن خواسته، بشر صفاتی را در سینما پیدا کرده که با نیازهایش تطابق داشته و می‌توانسته آن نیازهای خاص را برآورده سازد و با توجه به تأمین آن نیازها، این پدیده را در طول تاریخ به جایی رسانده که امروز هست. بنابراین، آنچه به نام سینما می‌شناسیم نتیجه این سیر تاریخی است؛ لذا این سیر تاریخی با ماهیت سینما نسبتی مستقیم دارد. با سینما، به مجموعه‌ای از نیازها در درون بشر پاسخ گفته می‌شده و این توانایی را، بشر بتدریج کشف کرده است. این صورتی که امروز سینما پیدا کرده، متناسب با غایاتی است که بشر در سینما و در جهت تأمین نیازهای خودش جستجو می‌کرده است. بنابراین ضوابطی که امروز برای سینما رفتن چیده‌اند باید متناسب با ماهیت سینما باشد.

اولین خصوصیتی که انسان در سینما پیدا کرد، خاصیت اعجاب آور و تفتن بخش آن بود یعنی اولین واکنش بشر در مقابل این پدیده، حالت اعجاب بود. اعجاب می‌تواند هم به احساس ترس مبدل شود و هم به خنده و تفریح و هم می‌تواند صورتهای مختلفی به خود بگیرد. لیکن بنیان اولیه و واکنش اولیه بشر همان

اعجابی است که در مقابل این پدیده داشته و برای بشر لذت آور بوده است. به همین دلیل است که، مثلاً با «سالهای خنده» در تاریخ سینما مواجه می‌شویم؛ زیرا بشر در سینما استعدادی را پیدا کرده که می‌تواند او را بخنداند و این خنده هم بالطبع لذتبخش است. اگر بتدریج تاریخ سینما را بررسی کنیم، با توجه به این دوره‌های تاریخی که مشخص هم هست، می‌توان فهمید آن صفت خاصی که انسان در این پدیده و متناسب با آن دوره پیدا کرده است چیست؛ آن صفت را باید یکی از صفات و لوازم ذاتی سینما دانست. آن چیزی که الآن به عنوان سینما می‌شناسیم نتیجه همان سیر تاریخی است.

مطلب دیگر این است که باید امکانات دیگر این شیء را نیز بررسی بکنیم. یعنی درست است که بالفرض ماهیتی را که امروز دارد در یک سیر تاریخی پیدا کرده اما، آیا امکان اینکه از آن استفاده‌های دیگری بشود و ما آن را تغییر صورت بدهیم، هست؟ نباید امکاناتی دیگر را نادیده گرفت، باید دید امکاناتی دیگری هم وجود دارد یا نه؟ مثل موم است که هر شکلی بخواهیم به آن بدهیم یا اینکه سنگی است که تراش هم خورده و دیگر نمی‌توان با آن کاری کرد و باید آن را خرد کرد؛ لازمه اینکه ما کشف کنیم که با این سینمایی که ماهیتش را در سیر تاریخی به دست آورده است و به اینجا رسیده، چه باید کرد توجه به همان غایتی است که در ابتدا گفتیم؛ یعنی باید نسبتمان را با دین پیدا کنیم و بعد ببینیم از این موجودی که سینما نام دارد چه استفاده‌ای برای دفاع از دین و استمرار انقلاب می‌شود کرد و چگونه می‌توان آن را متناسب با غایاتی که ما داریم تغییر داد.

اولین دریافتی که انسان از ضوابط قابل شده برای رفتن به سینما دارد این است که این ضوابط، اقتضائات خاصی است متناسب با ماهیت سینما، آن طور که بشر در طول این سیر تاریخی خواسته است - گیشه و خرید بلیت و... یا شکل‌های دیگری که هست.

شما می‌بینید بعضی فیلمها فقط به درد «کانون فیلم» می‌خورد و به درد اینکه در سینما و برای مردم به نمایش درآید، نمی‌خورد. آیا این را هم باید سینما بدانیم یا خیر؟ این را باید فیلم بدانیم یا خیر؟ باید در این مسائل بحث کرد؛ یعنی در مسائل مربوط به ماهیت سینما باید تأمل کنیم. مثالی می‌زنم: اگر در جواب «آب چیست؟» بگوییم آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است با این پاسخ، ماهیت آب برای ما روشن نمی‌شود. پس سیالیت آب چه می‌شود؟ آیا از این پاسخ، سیالیت آب را می‌توان فهمید؟ یا آن حالت طهارتی را که آب دارد نشان می‌دهد؟ می‌بینید که پاسخ خیلی ناقص است. در مورد سینما هم این که بگوییم سینما مجموعه‌ای از تصویر متحرک، افکت، کلام و موسیقی است اصلاً ما را به ماهیت سینما نمی‌رساند زیرا ما برای فهمیدن ماهیت این شیء، اجزای این شیء مرکب را بررسی کرده‌ایم. در حالی که باید علاوه بر بررسی اجزایش به نحوه ترکیب آنها نیز بپردازیم و سپس به این نکته برسیم که هر یک از اجزا در ترکیب نهایی چه خاصیتی دارد و ارتباطی که در نهایت هر یک اجزا و آن شیء مرکب - سینما - در مجموع با انسان برقرار می‌کند، چیست. برای فهم ماهیت واقعی سینما باید به تمامی این سؤاها پاسخ دهیم.

از همان ابتدا که انسان با پای خودش به آن فضای تاریک می‌رود مشخص می‌شود که این

برای شناخت سینما چاره‌ای نیست

جز اینکه سینما را به عنوان

یک شیء مرکب و با توجه به اجزایش

بررسی کنیم جزا و نحوه

وجودشان در ترکیب نهایی را بدانیم



محال است فعلی از انسان سر
بزند که غایتش در خودش باشد.
اصلاً معنا ندارد. هرکسی که کار
سینما می‌کند با توجه به غایات و
اهدافی است، چه این قضیه را
بداند و چه نداند.

شیء جاذبه‌ای دارد و به یکی از نیازهای درونیش پاسخ می‌دهد. بشر همواره خودش را با توجه به نیازهایش معنا می‌کند. حال یا با توجه به نیازهای حیوانیش و یا نیازهای حقیقی انسانیش. البته نیازهای حیوانی هم به شرطی که در حدود شریعت مطرح شود حقیقی است و نمی‌شود آنها را کاذب دانست؛ ولی اگر خارج از آن حدود مطرح شود نباید به عنوان یک نیاز حقیقی به سراغ آن رفت؛ مثلاً، وجود یک نیاز طبیعی، انسان را به سوی غذا خوردن می‌کشاند. منتها غذا را باید در حد مشخصی خورد. تا حدی که فایده‌هایی را که بر آن مترتب است به انسان بدهد و اگر از آن حد تجاوز کند، نه تنها فوایدی برایش ندارد و در جهت رفع نیازهایش نیست بلکه به عکس موجب زحمات خاصی برای او می‌شود و او را از هدف و غایتی که داشته است دور می‌کند؛ یعنی نه تنها به هدفی که بقای وجودش در دنیاست نمی‌رساند بلکه این خارج شدن از حد، مثلاً باعث کوتاهی عمرش هم می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

همه نیازهای بشر و متعلقاتش به همین شکل است و اینجا باید درباره نیازهایی صحبت کرد که انسان را به «سینما» می‌رساند. این نیاز چیست و چه خانه‌ای در وجود بشر دارد؟ سینما چه ارتباط خاصی با انسان برقرار می‌کند که برایش جاذبه دارد؟

[خلاصه کلام این بود که:] ما سینما را به خاطر خود سینما دنبال نمی‌کنیم و از سینما در پی غایت دیگری هستیم و مثلاً می‌خواهیم در جهت تأیید و دفاع از دین از آن استفاده کنیم. حال باید بررسی کرد که آیا می‌توان سینما را در جهت این غایات کشاند یا خیر؟ زیرا ممکن است بالفرض آن جذابیتی که سینما برای انسان دارد با

پرسش و پاسخ

س: شما فرمودید که ما در سینما و کلاً در هنر غایتی را در نظر می‌گیریم. می‌توان این طور تصور کرد که تمام افراد هدفی برای این قضیه دارند. من فکر می‌کنم هدف ما از سینما، دین نیست. خود دین برای راهنمایی انسانها آمده، آن هم راهنمایی در جهت رسیدن به حق و اگر هنر و سینما و خود هنرمند فکر و ذکرش حق و حقیقت باشد در نهایت آن سینما هم جهت پیدا می‌کند. دین هم به خاطر عموم است. حتی اخلاق هم یکی از موارد دین است.

نکته دیگر اینکه، اگر ما مجبوریم به سالن سینما برویم و تاریکی سینما را قبول کنیم به خاطر این است که اگر سالن روشن باشد پرده را نمی‌بینیم و مسئله سر این نیست که ما از آن تاریکی استفاده می‌کنیم. شما اشاره کردید وقتی تماشاگر در تاریکی می‌نشیند و آن تاریکی را قبول می‌کند برای این است که احساس تنهایی کند و آنچه روی پرده است حسی واقعی به او بدهد. من فکر می‌کنم ما مجبوریم در تاریکی بنشینیم و این یک جزء جدا نشدنی از سینماست.

آوینی: من هم غیر از این نگفتم.

س: در مورد تاریخ سینما: که اشاره کردید؛ قابل ذکر است که اگر برادران لومیر را کنار بگذاریم، بعد از آن، سینما اختراع شد. فیلمهایی روی پرده آمد که برای مردم هم جذابیت داشت. اگر قرار بود همانها تکرار شود تا الآن هم فقط همان فیلمها بود؛ در حالی که بعد از امروز هم باز سینما گسترش پیدا می‌کند. پس خواندن تاریخ سینما به این دلیل نیست که به ماهیتها و

توجه به نیازهای کاذب او باشد. یعنی ممکن است نیازهایی را در درون انسان ارضا کند که انسان مؤمن اصلاً مجاز نیست خودش را بدان جهت به فیلم بسپارد. یک فرد مؤمن افعال خود را همواره با توجه به غایاتش تنظیم می‌کند که آن غایات هم در مجموعه شریعت معنا شده است، به همین دلیل آنجا که می‌بیند این بند جذابیت به نیازهایی در وجودش بند می‌شود که آن نیازها اصلاً نمی‌بایست در وجودش ظاهر شود؛ یعنی متناسب با غایات حقیقی وجودش نیست و او را به وجود حقیقی انسانیش نمی‌رساند، باید اعراض کرد. از آنجا که افعال ما غایات اخلاقی دارد، هدف ما از شناخت «ماهیت سینما» نیز این است که ببینیم آیا این مجموعه که «سینما» نام دارد انسان را در طی طریق رسیدن به غایاتش کمک می‌کند یا اینکه مانع اوست. برای شناخت سینما هم چاره‌ای نیست جز اینکه سینما را به عنوان یک شیء مرکب و با توجه به اجزایش بررسی کنیم و خاصیت اجزا و نحوه وجودشان را در ترکیب نهایی بدانیم؛ مثلاً بفهمیم که تصویر متحرک چه نسبتی با بقیه اجزا مثلاً افکت، موسیقی، کلام و دیالوگ دارد و بعد تأثیر هر کدام از آنها را بر وجود بشر بررسی کنیم؛ تأثیر یکایک و تأثیر ترکیب نهایی را بررسی کنیم. ببینیم چه نوع ارتباطی برقرار می‌شود؟ انسان اصلاً مجاز هست خود را به این سینما تسلیم کند یا خیر؟

پاورقی:

۱۱ ر.ک. مصباح‌الهدایه، حضرت امام خمینی (ره).



هدفهایی که سینما داشته پی ببریم و درست یا جای پای آنها بگذاریم و همانها را مرتب تکرار کنیم بلکه من فکر می‌کنم برای این است که تجربیات آنها را ادامه بدهیم و از آن جایی شروع کنیم که آنها تمام کردند. بعد خود به خود سینما گسترش پیدا می‌کند و زبان سینما وسیع می‌شود و همین وسعت با توجه به نیازی است که انسان دارد. شما از تارکوفسکی نام بردید. تارکوفسکی در اینجا نیاز دارد که زبان سینما چیز دیگری غیر از آن چیزی که در فیلمهای هالیوودی می‌بینیم، باشد.

آوینی: در خیلی از موارد که شما فرمودید، من چیز دیگری نگفتم. در مورد اینکه ما افعالمان را با توجه به غایاتی انجام می‌دهیم، شکی نیست. افعالی را هم که به عنوان افعال دینی بتوانیم به دین نسبت بدهیم نیز با توجه به غایاتی انجام می‌دهیم؛ یعنی در خود این افعال هم دین به مفهومی که شما فرمودید مورد نظر نیست و افعال دینی هم خودش با توجه به غایاتی انجام می‌گیرد. اینکه ما می‌گوییم غایت ما در سینما دفاع از دین و استمرار انقلاب است منافی مطلبی که شما فرمودید نیست؛ مثلاً ما وقتی نماز می‌خوانیم، با توجه به آنچه در احادیث گفته‌اند یا به خاطر رسیدن به بهشت، یا ترس از جهنم و یا اگر اهل‌الله باشیم به خاطر خدا و عشق به خداست. پس خود دین در اینجا غایت نیست و در واقع راه زندگی است. طریقتی است که انسان برای رسیدن به حقیقت وجودیش باید آن را طی کند. اینکه گفته می‌شود عبارت «هنر برای هنر» اصلاً معنا ندارد، علتش همین است. هیچ فعلی نمی‌تواند غایت خودش باشد. یعنی شما هیچ وقت نماز نمی‌خوانید برای اینکه نماز خوانده

باشید! یعنی اصلاً محال است فعلی از انسان سر بزند که غایتش در خودش باشد. اصلاً معنا ندارد. هرکسی که کار سینما می‌کند با توجه به غایات و اهدافی است، چه این قضیه را بداند و چه نداند. چه مثل غریبها، بگوید که ما کار هنری را به خاطر هنر می‌کنیم - که این توهمی بیش نیست زیرا هر فعلی را با عنایت به غایاتی که در باطن امر نهفته است، انجام می‌دهیم - و چه مثل ما بدانند و متوجه این باشند که انسان هر فعلی را با توجه به غایاتش انجام می‌دهد. پس ما در اینجا با هم بحثی نداریم.

در مورد تاریکی سینما هم من اعتراضی نداشتم، عرض کردم که تاریکی جزو لوازم رفتن به سینماست. منتها می‌خواستیم بررسی کنیم که این لوازم یعنی رفتن انسان به یک فضای تاریک یا پای خودش و نشستن برای تماشای توهمی از واقعیت، به خاطر جاذبه‌ای است که او را می‌کشاند. خود آن هم حکایت از باطن خودش دارد. فضای سینما را تاریک می‌کنند تا تمام توجه انسان متوجه فیلم باشد و جای دیگری نرود و از لوازم سینما هم هست و چاره‌ای هم نیست. صحبت حقیر این است که ما به این بسنده نکنیم. یعنی اگر ما واقعاً به دنبال معرفت داشتن نسبت به ماهیت سینما هستیم، باید در مورد تمام این لوازم فکر کنیم. درست است که تاریکی لازمه این فعل است، منتها آیا نباید درباره‌اش فکر کرد؟ اصلاً علت اینکه سینما را تاریک می‌کنند چیست؟ در همین حد که علتش چیست باید روی آن تأمل کنیم. در تلویزیون این مسئله وجود ندارد یعنی هنگام تماشای تلویزیون ضرورتاً فضا را تاریک نمی‌کنند. این یکی از عوامل اصلی تمایز تلویزیون و سینماست. فیلمی که در

تلویزیون ساخته می‌شود با توجه به همین امر است. تمام حواس تماشاگر تلویزیون به فیلم نیست و باید با توجه به این مسئله فیلم ساخت، زیرا کار اصلاً صورت و نحوه دیگری پیدا می‌کند. پس این امر یک عامل اساسی است و باید نحوه دخالتش را در کار فهمید. همین تاریخ کردن فضای سالن با ماهیت سینما مربوط است و لذا باید نسبت آن را با ماهیت سینما پیدا کرد.

در مورد تاریخ سینما هم که اشاره کردید، مقصود من اصلاً این نبود که ما به دنبال سینما می‌رویم تا پا جای پای آنها بگذاریم؛ مقصود این است که به هر حال سینما از نظر تاریخی مراحل را طی کرده، مقاطعی را طی کرده که به ماهیت سینما مربوط است و آن چیزی که الآن به آن سینما می‌گویید، در طی مراحل پدید آمده است. اگر شما از نظر تاریخی این مقاطع را بشناسید، به دنبالش بروید و بررسی کنید متوجه خواهید شد که در هر یک از مقاطع، انسان در جستجوی چه خصوصیتی بوده است و این راهی برای رسیدن به ماهیت سینماست؛ مثلاً در مورد فیلمهای کمدی خواهید فهمید که چنین استعدادی در ذات سینما نهفته است که بعداً از آن فیلمهای کمدی ساخته شود و دورانی از تاریخ سینما را به خود اختصاص دهد. همین طور مقاطع دیگری که فیلم صورتهای مختلفی پیدا کرده است این صورتهای با توجه به صفات ذاتی و ماهیت سینماست. انواع مختلف فیلمهای کمدی، ترسناک، ملودرام و... همگی با توجه به ماهیت سینماست که به وجود آمده است. توجه به صورتهایی که سینما در آنها فعلیت پیدا کرده، یکی از راههایی است که ما ضرورتاً باید برای رسیدن به ماهیت سینما دنبال کنیم.

انسان همیشه خودش را در ارتباط با نیازهایش معنا می‌کند؛ برای شناختن سینما هم باید دید که سینما چه نیازهایی را برای بشر تأمین می‌کند.



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجمع علوم انسانی



س: اگر همان جاذبه‌هایی که قبل از سینمای داستانی برای مردم وجود داشت باقی می‌ماند هیچ پیشرفتی حاصل نمی‌شد. اگر این جاذبه‌ها تکرار شوند برای مردم یک شکل عادی به خود می‌گیرند. مثلاً مردم وقتی فیلم «ورود قطار به ایستگاه» را دیدند از سالن فرار کردند، اما الآن وقتی فیلم سه بعدی پخش می‌شود عکس‌العمل زیادی نشان نمی‌دهند. چرا؟ زیرا آن جاذبه تصویر از بین رفته است و برای مردم عادی شده و باید چیزهای دیگری وجود داشته باشند که جاذبه داشته باشد. مردم ممکن است خیلی از چیزهایی را که ما جاذبه‌های کاذب می‌دانیم دوست داشته باشند. مهم این است که چیزهایی پیدا کنیم که معتقدیم درست است. جاذبه قصه الآن از بین رفته است، شما ممکن است در بسیاری از فیلمها وقتی وسط فیلم از مردم پرسید که آخرش چه می‌شود؟ از هر ۱۰۰ نفر، ۸۰ نفر آخرش را بدانند. ولی با وجود این به خاطر پرداخت متفاوت آن را تماشا می‌کنند.

آوینی: شما اگر به دنبال چیز جدیدی در سینما باشید، آیا لازم‌هاش شناخت آن سیری که طی شده است نیست؟

س: هست.

آوینی: من هم همین را عرض کردم. چیز دیگری که نگفتم، [سخن این است که در] سیر تاریخی به ماهیت سینما و به نیازی که آن را به وجود آورده پی می‌بریم. شما به جاذبه‌ها و حالت تفتن و سرگرمی اشاره کردید. من معتقدم اگر با این هدف به وجود آمده است، ادامه‌اش به خاطر این مسئله نبود و نباید باشد.

برای اینکه ماهیت سینما را بشناسیم بناچار باید از این طریق وارد شویم. یعنی اولاً نقاط

ارتباط سینما را با انسان بشناسیم و آن نقاط ارتباط هم با توجه به نیاز انسان است که باید به سراغش رفت. انسان خودش را همیشه در ارتباط با نیازهایش معنا می‌کند؛ برای شناختن سینما هم باید دید که سینما چه نیازهایی را برای بشر تأمین می‌کند. ما هم اتفاقاً دنبال راههایی جدید در سینما هستیم. من فکر می‌کنم در سینمای بعد از انقلاب به یک جور تجربیات جدید رسیده‌ایم. فیلمهایی که در دهمین سالگرد انقلاب اسلامی از دوستان خودمان دیدم، به یک نوع بیان جدید در سینما رسیده بودند که در تاریخ سینمای غرب سابقه ندارد. فیلمسازان ما با توجه به نیازها به اینها رسیده‌اند، لیکن غایاتی که در سینما دنبال می‌کرده‌اند چیز دیگری بوده است. مثلاً در فیلم دیده‌بان من چنین چیزی را به روشنی دیدم. علتش هم این است که آقای حاتمی‌کیا وقتی می‌خواست فیلم را بسازد، غایاتی که با ساختن فیلمش دنبال می‌کرده، بناچار او را به سمتی کشانده که او زبانی فطری برای سینما پیدا کند تا بتواند فطرت انسان را مخاطب خودش قرار دهد. نمی‌گویم که در سینمای غرب، هیچ وقت مخاطب، فطرت نیست اما خیلی کم است. در فیلمهای تارکوفسکی مقاطعی وجود دارد که می‌توانیم بگوییم مخاطبش فطرت بشر است؛ منتها در تاریخ سینما به عنوان یک دوره مشخص دنبال این مسئله نبوده‌اند. شاید تجربیات پراکنده‌ای انجام شده باشد اما هیچ وقت این تجربیات در تاریخ سینمای غرب جمع نشده است. حال آنکه من به روشنی می‌بینم که سینمای ما دارد به این سمت می‌رود، یعنی زبان فطری پیدا می‌کند. البته دلیل هم دارد که فعلاً جای بحث اینجا نیست. می‌شود بحث کرد که

چرا سینما در این مرز و بوم و این مقطع از تاریخ دارد این صورت خاص را به خود می‌گیرد.

در مورد چیزی که دربارهٔ تارکوفسکی گفتید و اینکه «تارکوفسکی نیاز دارد که زبان سینما چیز دیگری باشد»، من باب توضیح عرض کنم که نیاز فیلمساز به تنهایی کفایت نمی‌کند. باید دید که آیا سینما پذیرش چنین مسئله‌ای را دارد یا خیر؟ در بسیاری از فیلمها، سرتا پای فیلم دیالوگهایی است که اگر آن دیالوگها حذف شود، فیلم اصلاً معنا نمی‌دهد. آیا فکر می‌کنید که این با ماهیت سینما می‌خواند و با آن چیزی که سینما هست، متناسب است؟ آیا سینما دیالوگ است؟

س: شما به اعجاب آور بودن سینما اشاره کردید، خب هر چیزی برای اولین بار ممکن است اعجاب آور باشد، اگر بخواهیم این را به عنوان ماهیت سینما حساب کنیم، جای حرف دارد زیرا امروزه خیلی از فیلمها اعجاب آور نیست و اگر قرار باشد فیلم اعجاب آور ساخته شود فیلمهایی می‌شود مثل «کینگ کنگ» نه فیلمهایی مثل «پدرخوانده». اگر بخواهیم در مورد ماهیت فیلم و سینما صحبت کنیم - البته شاید من اشتباه فهمیده باشم - خلط مباحثی شده میان توانایی و استعدادی که سینما دارد و اعجاب آور بودن، که به هر حال یکی از زمینه‌های آن است؛ یعنی جاذبه‌هایش زمینه‌های آن است و استعداد آن را دارد که بخنداند، همان طور که توانایی خیلی چیزهای دیگر را هم دارد.

مسئله دیگر اینکه شما سینما را به عنوان یک وسیله در نظر گرفتید، اینجا همان مسئله قدیمی پیش می‌آید که سینما فرم و محتوا دارد. در بحث فرم، استفاده از دوام آن هنر برایمان

مهم است. فرم این است که چگونه از زبان آن بهره بگیریم. حال شما می‌توانید فیلمی را در نظر بگیرید که تنها در مورد کمک گرفتن از این زبان کار کرده باشد؛ مثل نقاشی که بدون توجه به محتوا فقط با کمپوزیسیون کار می‌کند و شاید انگیزه‌اش این باشد که کمپوزیسیون را بهتر بشناسد تا در آثار بعدی به کار بگیرد.

یک مسئله دیگر هم اینکه شما از جذابیت به عنوان «خوبی» فیلم یاد کردید.

فارابی - از جمله مشکلاتی که هنوز نتوانسته‌ایم آن را حل کنیم ورود به «بحث نظری» است - که گویا هیچ وقت هم جا نمی‌افتد! - که اصولاً وقتی بحث نظری می‌شود چطور باید نسبت به آن نظر موضع بگیریم.

آقای آوینی در ابتدای صحبت‌هایشان تذکر دادند که به چیزهایی در سینما رسیده‌اند. حال صحبت از این نیست که ما مخالف حرف‌هایشان هستیم یا موافق و یا حرف‌هایشان راست است یا دروغ، بد است یا خوب و یا ضد سینماست. الآن موضع ما این است که بحث ایشان را که در ابتدای صحبت‌هایشان گفتند که غایتی برای سینما وجود دارد و آن این است که به نحوی مدافع دین باشد، دنبال کنیم. پس معلوم است که ایشان این طور به مسئله نگاه می‌کنند. اگر دقت کرده باشید، ایشان بارها تکرار کردند که «ماهیت سینما چیست؟» سؤال می‌کنند، حکم صادر نمی‌کنند. بعد سعی کردند به این پرسش به این نحو پاسخ دهند - نه اینکه باز هم قطعی باشد - که برای درک ماهیت این شیء راههایی وجود دارد که یکی از آن راهها این است که شیء را در طول تاریخ آن بررسی کنیم. یعنی برای اینکه این شیء را در این ۹۰ سال بشناسیم باید بدانیم که در این

۹۰ سال چه کارهایی کرده است. البته خودشان با تردید پرسیدند که آیا با این روش می‌توان به ماهیت و هویت سینما پی برد؟ بنابراین یک بحث قطعی نیست. یک راه‌حلش این است.

گفتند ابتدای ظهور سینما با اعجاب همراه بوده است. بحث بر سر این نیست که بگوییم سینما در ابتدا اعجاب بود و بعدیها آمدند و چکار کردند. کاری به این مسائل نداریم. می‌خواهیم بدانیم اولین پیامد ظهور این شیء چه بوده؟ روشن است که اولین پیامد ظهورش این بوده که موجب اعجاب بشر شده است. در اینجا یک مسئله تحلیل می‌شود. اینکه بگوییم با این مسئله مخالفیم معنا ندارد، مسئله مخالفت و موافقت نیست. انسان می‌تواند بشنود، نحوه ورود یک نفر را به بحث بداند و این را که به کجا می‌رود ببیند. سخن این است که این شیء، این موجود [سینما]، ابتدای تحققش «اعجاب» بود. دنباله این اعجاب این بود که مردم یا بخندند، یا بترسند و یا انفعالات دیگری پیدا کنند. این سینما خاصیت دیگری هم داشت، یعنی «جذبه» داشت. تا اینجا به دو صفت اشاره شد. باید ببینیم آیا عوامل دیگری هم هستند؟ بله ممکن است دهها عامل دیگر هم باشد تا سینما متحقق بشود. سؤال این است که اگر همه عوامل را با هم ترکیب کنیم آیا حقیقت سینما روشن می‌شود؟ من نمی‌دانم. زیرا بحث نشده است و ما ادامه ندادیم که ببینیم آیا مثلاً با پنجاه تا عامل دیگر ماهیت سینما تعریف می‌شود یا نه؟ سؤال دیگر این است که آیا سینمایی که در گذشته چنان ماهیتی داشته، همان را باید ادامه دهیم؟ آیا اینکه در غرب ادامه پیدا کرده، به این معناست که همه یک نحوی را ادامه داده‌اند؟

سؤال دیگر این است که آیا ماهیت شیء فقط در تاریخ می‌تواند متحقق بشود که ما در تاریخ به دنبالش باشیم یا نه؟ آیا این پدیده‌ای که نود سال از ظهورش می‌گذرد ماهیتش تنها در زمان ظاهری و در سیر تاریخی ظاهری می‌تواند متحقق شود؟ یعنی ما نمی‌توانیم یک حضور و رابطه بی‌واسطه‌ای با آن زمان داشته باشیم و پی به ماهیت آن ببریم؟

س: اگر اعجاب آوری را در سینما اصل بگیریم و آن را جزو ماهیتش حساب کنیم، اصلاً مبحث غلط در می‌آید.

آوینی: در هیچ موردی من نخواستم حکمی صادر کنم. مباحث نظری یک چیز است و استخراج حکم، مرحله بعد از آن. ما اصلاً به مرحله دوم نرسیده‌ایم. ما در مرحله طرح بحثی هستیم که هنوز نتوانسته‌ایم واردش شویم. یعنی هنوز نتوانسته‌ایم مدخلش را پیدا کنیم. [ما می‌کوشیم] برای ورود به بحث یکی از راهها را دنبال کنیم. آن هم در حد طرح مسئله، [در حالی که] حتی وارد مسئله هم نشدیم. آنچه درباره اعجاب آور بودن سینما و یا دوران خنده گفتم تنها برای مثال بود. اصلاً نمی‌خواستم بگویم که ماهیت این شیء مساوی با اعجاب است. یک مرحله که این طور در تاریخ ظهور پیدا کرده است و غایتی را که انسان در این مرحله تاریخی جستجو می‌کرده، فقط در همین خصوصیت اعجاب آور بودن آن بوده، نمی‌خواستم بگویم که این عیناً با ماهیت سینما مساوی است.

در مورد «حقیقت» و «ماهیت» هم باید بحث شود و اینکه این دو یک مفهوم است یا نه. من فکر می‌کنم که باید قبل از بحث به توافق معانی کلمات برسیم زیرا متأسفانه در این روزگار کلمات

از آنجا که افعال ما غایات اخلاقی دارد، هدف ما از شناخت «ماهیت سینما» نیز این است که ببینیم آیا این مجموعه که «سینما» نام دارد انسان را در طی طریق رسیدن به غایاتش کمک می‌کند یا اینکه مانع او است.

رسانه‌های همگانی ما را افرادی که مثل خود ما هستند و پایشان را تازه در این قضایا گذاشته‌اند اداره می‌کنند که اینها نمی‌دانند که نحوه استفاده‌شان از کلمات، چه تأثیرات فاجعه آفرینی در جامعه باقی می‌گذارد. شما ببینید «آزادی» در دنیا چند مفهوم دارد! کدام یک از اینها حقیقت آزادی است؟ آزادی به آن مفهومی که ما می‌گوییم، آزادی از تعلقات است و آنچه آنها می‌گویند عین ولنگاری است؛ یعنی دو مفهومی که متناقض یکدیگر است و اصلاً با هم جمع نمی‌شود، با یک کلمه «آزادی» بیان می‌شود.

در مورد اینکه «ماهیت» و «حقیقت» چه نسبتی با هم دارد باید صحبت کنیم. ماهیت شیء را از حقیقتش باید فرق بگذاریم. البته در بحثهایی که می‌شود ماهیت و حقیقت را به یک معنا می‌گیرند و مترادف با هم می‌آورند. منتها در عرایض بنده خیلی از اوقات به یک معنا نمی‌آید؛ مثلاً در جایی که از ماهیت ظهور سینما در طول تاریخ گفتیم، منظورم حقیقت سینما نبود. ممکن است ما در سینما بتوانیم صفات دیگری را بشناسیم، صفاتی که متناسب با غایات ماست - البته سینما به عنوان وسیله. [در این صورت] تابع این غایات در تاریخ ما صورت دیگری از سینما

با معانی مختلفی استعمال شده و اصلاً دسترسی به اصل کلمه مشکل است. ما در دوران بحران زبان هستیم. در دورانی که زبان از حقیقت خودش خارج شده. در تمام دنیا، غیر از جوامعی که مثل جامعه ما به یک حبل‌المتینی مثل قرآن وابسته بوده‌اند، در فرهنگشان این بحران اتفاق افتاده است. در کشورهای غربی مثل انگلیس، اصلاً نمی‌توانند کتابهای شکسپیر را بخوانند با اینکه چند صد سال بیشتر از آن نگذشته است. در آمریکا آن طور که خودشان آمار گرفته‌اند و بیان کرده‌اند غالب شهروندان آمریکایی در مجموع بیش از ۵۰۰ کلمه نمی‌دانند و از ۵۰۰ کلمه بیشتر استفاده نمی‌کنند و دیده‌اید که تازه این ۵۰۰ کلمه را هم با چه من و منی به کار می‌برند و در هر سه جمله‌شان هم یک فحش هست! در ادبیاتشان هم می‌بینید که به سمت ساده‌نگاری پیش می‌روند و از زبان محاوره، تجاوز نمی‌کنند و این در نهایت باعث شده که از اصل فرهنگ خودشان دور شوند. این بلا سر کلمات ما هم آمده است. یعنی این طور نیست که کلمه، درست منطبق بر آن معنایی که دارد استفاده بشود. در رسانه‌های همگانی و محاورات این‌گونه است. زبان محاورات هم تابع رسانه‌های همگانی است.

ظهور پیدا خواهد کرد. همان طور که اشاره کردم، در سینمای ما از چیزی استفاده می‌شود که در تاریخ سینما و غرب لااقل به عنوان یک حرکت تثبیت شده به دنبالش نبوده‌اند، اگر چه به طور پراکنده خلیها به آن پرداخته‌اند و این به خودی خود، جستجوی صفتی جدید در سینماست. در اینجا مفاهیم ماهیت و حقیقت از یکدیگر جدا می‌شود.

اما اینکه پرسیدید آیا ماهیت شیء فقط باید در تاریخ محقق بشود یا خیر؟ من اصلاً اعتقادی به این ندارم که ماهیت، به عنوان حقیقت شیء باید در طول تاریخ ظاهر بشود. آن حضور بی‌واسطه‌ای که اشاره کردید، به اعتقاد من تنها طریق معرفت یافتن نسبت به اشیاست. یعنی اگر از باب استدلال و برهان هم وارد شویم، در نهایت، درک مسئله و معرفت پیدا کردن نسبت به آن، با یک حضور بی‌واسطه و شهود حاصل می‌شود و اگر این شهود و حضور بی‌واسطه وجود نداشته باشد، اصلاً معرفت پیدا کردن نسبت به جهان ممکن نیست. ولی از آنجایی که این تاریخ ظاهری نسبت مستقیمی با ماهیت شیء دارد می‌توان از ظهور شیء در تاریخ به ماهیتش پی برد؛ اما این ضرورتاً به این معنا

نیست که عین حقیقت شیء باشد. ممکن است ما بتوانیم با توجه به غایاتی جدید، به صفات جدیدی در آن شیء برسیم و بعد صورتهای دیگری برای لوازم تمدن پیدا می‌شود. البته همیشه ممکن نیست. گاهی مثلاً به شیئی می‌رسیم که ماهیتاً مثل موم است و امکان اینکه صورتهای مختلفی بپذیرد هست. اما بعضی از اشیا این طور نیستند؛ مثل موسیقی جاز. اگر شما توقع داشته باشید از اینکه از موسیقی جاز بتوان عواطف روحانی آفرید، ممکن نیست. یعنی می‌توان به این نتیجه رسید که این شیء هیچ صفت دیگری غیر از اینکه در تاریخ ظهور کرده، نمی‌تواند به خود بگیرد و ماهیت دیگری پیدا بکند.

س: شما در ابتدا اشاره کردید که سینما و دین چه نسبتی با یکدیگر دارند و تا سینما را شناسیم نمی‌توانیم آن را به خدمت دین در آوریم. ولی در مورد اینکه ما نسبت به دین چقدر شناخت داریم من مسئله دارم. اگر ما از کارگردانانمان بپرسیم که مسلمانند یا نه همه پاسخ مثبت می‌دهند ولی اینکه تا چه حد می‌توانند از دینشان استفاده کنند جواب روشنی به دست نمی‌دهند.

اصلاً دین چه نیازی دارد که سینما از آن دفاع بکند؟ ارسطو چند قرن پیش اصولی را بنا کرد که هنوز هم در حال حاضر، هر فلسفه و تفکری براساس اصول ارسطوست یعنی برمی‌گردد به اصولی که ارسطو بنا نهاد...

آوینی: البته آن چیزهایی که ارسطو به آنها دست پیدا کرده برای ما عین حقیقت نیست. یعنی ما اجازه نداریم نسبت به کس دیگری غیر از معصومین (ع) چنین رابطه‌ای داشته باشیم و معارفی را که از آنها صادر می‌شود عین حقیقت بگیریم. در مورد ارسطو، خوب است مقاله چهارم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را با توضیحی که استاد مطهری (ره) داده‌اند بخوانید. ذیل موضوع «ماده و صورت» ایشان بحث کرده‌اند که ارسطو اعتباراتی برای شیء خارجی قایل شد زیرا خودش شناخت حقیقی از عالم نداشت. اگر ارسطو به تکون تدریجی، همان طور که ما در اسلام قایل هستیم، قایل بود و معتقد به کون و فساد نبود، یعنی از طریق کون و فساد نسبت به عالم معرفت پیدا نکرده بود، اصلاً چنین اعتباری برای شیء خارجی قایل نمی‌شد و آن را ماده و صورت فرض نمی‌کرد. در آن صورت ممکن بود به «ظاهر و مظهر» برسد و بگوید که «اشیا ظهور حقایقی هستند»، که با این فرض، بنیان فلسفه عوض می‌شد. این اعتبارات عقلی که آنها قایل شده‌اند، منتج از اعتقاداتشان است. در مورد بشر هیچ چاره‌ای نیست، چیزی است لامحاله که باید به آن گردن بنهد؛ اعتقادات انسان در فعل و سخنش ظاهر می‌شود.

سینما چیزی است که در عالم ظهور پیدا کرده است؛ یا به عنوان هنر و یا به عنوان وسیله. [سینما] چیزی است که خارج از ما اکنون موجود

است و به همین دلیل اجازه داریم که درماهیتش تفکر کنیم. ما برای این تفکر مدخلهای مختلفی انتخاب می‌کنیم، مقدمات گوناگونی می‌چینیم و از طریق آن مقدمات وارد می‌شویم تا آن را بشناسیم؛ گرچه، در نهایت معرفت پیدا کردن نسبت به آن، جز از طریق حضور بی‌واسطه و شهود ممکن نیست، این براهین هم کمک می‌کند. عرض کردم که مباحث نظری مرحله‌ای قبل از استخراج حکم است. ما برای استخراج حکم ناچاریم به سراغ حقایقی برویم که آنها را از قیل، مطلق و بدیهی فرض کرده‌ایم. مثل طریقی که در فقه سنتی دنبال می‌کنند. خارج از ما قرآن و احادیثی موجود است که ما این احادیث را حقیقت مطلق می‌گیریم. البته با طرق عملی هم به این می‌رسند که این احادیث تا چه اندازه متقن است و اینکه آیا می‌توان به آنها تکیه کرد یا خیر؟ آیا می‌شود از آن حکم استخراج کرد یا نه؟... و بعد به سراغ راههایی می‌روند که برای استخراج حکم موجود است. این یک طریق است؛ یعنی ما حقیقتی را خارج از خودمان مطلق و بدیهی فرض می‌کنیم و سپس سعی می‌کنیم برای عمل کردن، از آن حکمی را استخراج کنیم. این احکام را هم یا خودمان اجتهاد می‌کنیم و یا مقلد دیگری هستیم. تفاوتی که میان فتاوی‌ای حضرت امام (ره) با دیگران موجود بود، این بود که حضرت امام با توجه به حکمت مسائل حکم می‌دادند. این تفاوتی اساسی است میان فقه مورد نظر ایشان و فقه معمول در حوزه.

حال، قبل از آنکه در دنیا اسلام به حکومت برسد، تمدنی در دنیا ظاهر شده است که ما در مقابل این تمدن یکی از چند راه را باید اتخاذ کنیم. ما در قبال این [تمدن] اختیاری از خود

سینما (تاریخ و ترقی)

پاکستان انسٹیٹیوٹ آف سائنس اور ٹیکنالوجی
اسٹیٹ بک سروس



نداشته‌ایم. اگر آن جامعه صدر اول ادامه پیدا می‌کرد، ممکن بود که ما به مدینه فاضله‌ای برسیم که جامعه مورد نظر اسلام است، که نهایتاً تمام لوازم و محصولاتش را هم خود اسلام تأیید می‌کرد زیرا با نظارت خود حضرت رسول (ص) که بانی و مؤسس چنین مدینه‌ای است و زیر نظر معصوم (ع)، به جامعه‌ای منجر می‌شد که ما می‌توانستیم تأییدش کنیم و اگر چیزی در آن جامعه ظاهر می‌شد، می‌توانستیم بگوییم که آن عین اسلام است، یا منافاتی با اسلام ندارد و دقیقاً آن چیزی است که اسلام می‌خواهد. اما در مورد این تمدن ما هیچ نقشی نداشته‌ایم. خارج از نظر و اختیار ما شکل گرفته است؛ البته نقش داشته‌ایم. منتها تمام لوازم و محصولات این تمدن که در طول تاریخ ظاهر شده مورد تأیید ما نیست. پس چاره‌ای جز شناخت دقیق آن نداریم. لذا باید نسبت آن را با غایات خودمان در نظر بگیریم. اگر این چیزی که به اسم «تمدن غرب» موجود است به طور طبیعی حرکت کند و شما اجازه بدهید که سیر طبیعی داشته باشد آیا به نتایجی که ما می‌خواهیم منجر می‌شود؟ اگر به غایاتی که ما می‌خواهیم منجر بشود دیگر جای بحث ندارد، لیکن مسئله ما این سؤال است که آیا به غایات مورد نظر ما منجر می‌شود؟ آیا سینما اگر به طور طبیعی در تاریخ حرکت کند به آنجایی که ما می‌خواهیم می‌رسد؟ به هر جهت انقلابی در دنیا ظهور پیدا کرده و غایاتی را برای بشر در نظر گرفته است که ما معتقدیم این غایات با حقیقت وجودی بشر منطبق است. برای این امر باید همه لوازم را در تمدن غرب بشناسیم، در موردش چون و چرا کنیم، پی به ماهیتش ببریم و آن را با غایت خودمان بسنجیم. ببینیم تا چه حد

می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. زمانی ممکن است به یک حکم کلی برسیم و بگوییم از آنجا که بر غرب تکنیک سلطه دارد و «ولایت تکنیک» آنها را به این سمت کشانده، ما این لوازم را نمی‌خواهیم و همه را دور می‌ریزیم. ولی این هم نمی‌شود. این هم با آن چیزی که دین از ما می‌خواهد منافات دارد. پس ناچاریم با این چیزی که بیرون از خودمان وجود دارد رو به رو بشویم، آن را بشناسیم و چیزهایی را که می‌توانیم به خدمت اسلام بکشانیم، چه طوعاً و چه کرهاً؛ یعنی چه با رضایت و چه با زور و ضرب تازیانه؛ تا بتوانیم این نهضت را به غایاتش برسانیم.

س: تا تعریفی از «انسان» نکنیم، این نیازهای کاذب و یا نیازهای واقعی را چطور می‌توانیم معنا بکنیم؟ سؤال دیگر اینکه شخصیت‌پردازی یک کارگردان و یا یک نویسنده مسلمان چگونه است؟ آیا همان شخصیت‌پردازی است که اکنون مرسوم است؟ یا شخصیت‌پردازی در جامعه ما با شخصیت‌پردازی در یک جامعه دیگر متفاوت است؟

آوینی: همان طور که گفتید، همه چیز به تعریف «انسان» برمی‌گردد. منتها برای ورود به بحث باید اموری را بدیهی فرض کنیم و بحث را از جایی شروع کنیم و گرنه هیچ قاعده‌ای نمی‌توان برای بحث گذاشت. بله باید اول انسان را تعریف کنیم، دین را تعریف کنیم و ببینیم آیا سینما در خدمت دین می‌تواند قرار بگیرد یا خیر؟ [من] این تعاریف را بدیهی فرض کردم زیرا احساس کردم در جمعی هستیم که با این تعاریفی که لازمه این بحث است، منطبق باشند؛ لذا بسیاری از تعاریف را بدیهی فرض کردم و الا یکی از بزرگترین و اصلترین تفاوت‌هایی که باید بررسی

شود، این است که تعریف ما از انسان چقدر با تعریفی که غریبها از انسان دارند، متفاوت است. اینکه الآن سینما به عنوان یک محصول تاریخی یعنی آنچه در طول تاریخ ظاهر شده نسبتی با تعریف انسان دارد، حرفی در آن نیست. اگر غریبها انسان را به نحو دیگری تعریف می‌کردند، به چیز دیگری در سینما می‌رسیدند. آنها اگر انسان را - به همان نحو که قدیمها دنبالش بودند - حیوان ناطق تعریف می‌کردند، سینما الآن چیز دیگری بود. غریبها میان انسان و حیوان تمایز اساسی قابل نیستند. انسان را نوعی حیوان می‌دانند که اگر «نطق» را به عنوان یک صفت داراست، این نطق او را از حیوانیت خارج نمی‌کند - نطق او را به حقیقتی فراتر از انسان نمی‌رساند. در حالی که تعریفی که قدیمها از نطق داشتند فرق می‌کرد. آنها نطق را با توجه به نفس ناطقه بشر معنا می‌کردند که اگر شما این صفت را به حیوان اضافه کنید، انسانی که از این تعریف در می‌آید، خیلی فراتر از حیوان است. اصلاً نسبتی با حیوان ندارد. منتها، اینها تمایز اساسی میان انسان و حیوان قابل نیستند. به همین دلیل انسان را براساس نیازهای حیوانیش معنا کردند. این اساس تمدن غرب است. لوازمی هم که شما می‌بینید که در طول تاریخ ظاهر شده است با توجه به همین تعریف است.

س: شاید ما پنجاه کارگردان و قصه‌نویس داریم که مسلمان و دیندارند. فرض کنید این سینما را شناخته‌ایم. حالا این سینماگران و این مسلمانان می‌خواهند از این سینما استفاده کنند. اگر اینها واقعاً متفکران دینی هستند و کسانی هستند که با دین نسبتی دارند، لزومی به این بحثها نیست. برای اینکه خود اینها خیلی

مؤمنینی که می‌خواهند در این مسیر (سینما) گام بگذارند برای اینکه بتوانند بیشترین نتیجه را از کارشان بگیرند، نباید اصلاً به خود سینما علاقه‌مند شوند زیرا این امر کاملاً انحرافی است و انسان را از مسیر باز می‌دارد.

م‌انسانی و مطالعات فرهنگی
م‌انسان‌شناسی و علوم انسانی

راحت می‌توانند این وسیله را در اختیار خودشان قرار بدهند و پیش بروند. در حالی که ما کارگردان مسلمانانی داریم که فیلمی می‌سازد که با فیلم غربی اصلاً تفاوت ندارد. آیا در اینجا هم اشکالی وجود دارد؟

آوینی: بله اشکال هست. منتها به نظر من آنچه بیشتر از همه در کار برادران فیلمساز مهم است و اولین کاری که لازم است انجام شود، پرداختن به خودشان است؛ به عنوان یک انسان مؤمن که اسلام مراتبی و حدودی برایش قایل شده است که اگر به آن حدود و تقوی نرسد و از آن حدود خارج شود این انحراف، در اعتقاداتش ظاهر می‌شود. ما اصلاً نظر و عمل را از یکدیگر جدا نمی‌کنیم. نظر و عمل رابطه کاملاً مستقیمی با هم دارند و نه تنها رابطه مستقیم با هم دارند، عین همدیگرند. انسان وقتی در عمل پایش را از حدود شریعت بیرون می‌گذارد و تقوای الهی را رعایت نمی‌کند، تنها به حد عملش مستهی نمی‌شود. این به حیطة اعتقاداتش هم می‌کشد و در نهایت اعتقاداتش هم خلاف آن چیزی می‌شود که باید باشد. یعنی اگر انسان التزام عملی به احکام اسلام نداشته باشد کم کم التزام اعتقاداتش را نیز نسبت به اسلام از دست می‌دهد. این نقص است. برادران و خواهران قبل از آنکه به کار فیلم پردازند، یا هر کار دیگری - مخصوصاً در حیطة هنر که پرتگاه خطرناکی است - باید مواظب خودشان باشند. مواظبت از خود اولین وظیفه مسلمانان است. آنوقت سینما در درجه بعد مطرح می‌شود؛ یعنی هر فعل و هر غایت دیگری در درجه بعد مطرح می‌شود. مهم این است که انسان خودش را در این حیطة نگهدارد. تقوای الهی را مراعات کند. چیزی که اکنون هست ناشی از

اگر بگوییم «سینما»
مجموعه‌ای از تصویر متحرک،
افکت، کلام و موسیقی است»
اصلاً به «ماهیت سینما» پی
نمی‌بریم.

نداشتیم، مگر در شرایط خاصی؛ اما وقتی آنها استفاده می‌کنند براساس احکام می‌شود از وسایل خودشان عیناً استفاده کرد. یک طریق این استفاده هم این است که ما چیزهایی که بیرون از ما موجود است دقیقاً بشناسیم و بعد با توجه به غایات خودمان بسنجیم و نحوه ظهورشان را در غرب بدانیم و بعد ببینیم که نهایتاً می‌توانیم از آنها استفاده کنیم یا نه؟ یا تا چه حد می‌توانیم و مرزش تا کجاست؟

والسلام

همین است. از طرف دیگر غالب خواهران و برادرانی که ما با آنها صحبت می‌کنیم اصلاً تفکرشان نسبت به تمدنی که خارج از ما موجود است این است که آن تمدن عین اسلام است و تصور دیگری ندارند؛ یعنی وقتی به آنها می‌گوییم که کار شما مانند اتومبیلی است که با سرعتی که شما می‌رانید، ممکن است شما را از قواعدی که به آن معتقدید خارج کند، اصلاً نمی‌فهمند و حتی ممکن است فکر کنند که آدم چقدر دیوانه شده که این فکرها به سرش زده است!

برای نمونه، استفاده وسیع از اتومبیل، به ظهور ضعف بشر سرعت می‌دهد. این هم به خاطر این است که اتومبیل در طول تاریخ ماهیتاً به گونه‌ای ظاهر شده که متناسب با غایات خاصی است. اینها به دنبال چیز خاصی می‌روند که جهت خاصی را با توجه به غایات خاصی در تاریخ طی می‌کند. این محصولات، متناسب با آن غایات است؛ یعنی نمی‌توان درباره مقدمات و نتیجه‌ای که پیدا می‌شود تردیدی داشت. مسئله این است که وقتی چیزی ظاهر شده و با غایات و اعتقادات فاصله گرفته است، رویش همان حکم اعتقاد را نمی‌شود کرد. این عین همان اعتقاد است؛ ولی حکم آن اشتباه است؛ یعنی وقتی می‌خواهید به آن عمل کنید، حکم اشتباه است. [به عبارت دیگر] این طور نیست که بگوییم چون اتومبیل ساخته غریبهاست، ما نباید سوار شویم. در دیداری که با آقای جوادی آملی (حفظه‌الله) داشتیم ایشان فرمودند که برای مبارزه با آنها باید از وسایلی استفاده کرد که خود آنها استفاده می‌کنند. تا زمانی که موشک نمی‌زدند، ما موشک نمی‌زدیم یعنی تا قبل از آنکه آنها استفاده کنند اصلاً حکم و جواز شرعی استفاده از موشک را



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجمع علوم انسانی